

وحدت در تاریخ از دیدگاه یاسپرس

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال پنجم)
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۶۳-۷۰

کبرا محمدی^۱

^۱دبیر تاریخ شهرستان بانه

نویسنده مسئول:

کبرا محمدی

اشاره

با توجه به روش بررسی و مطالعه ی تاریخ که با سایر علوم متفاوت می باشد ، همواره این علم بحث برانگیز بوده و حتی گاهی علم بودن تاریخ با شک و تردید مواجه گشته است؛ لذا نظرات متفکران و دیدگاه فلاسفه در مورد آن ، حائز اهمیت خاصی بوده و می باشد علی الخصوص که در این نظرات تفاوت های دیده می شود ؛ دیدگاه یاسپرس هم به عنوان یکی از فیلسوفان جهان معاصر می تواند در تبیین بیشتر تاریخ و اهمیت آن مفید باشد ، ضمن اینکه این فیلسوف از آلمان ، یک از کانونهای اصلی فلسفه ، برخاسته است و تأثیر وی را نمی توان در فلسفه ی تاریخ نادیده انگاشت . در این مقاله سعی شده است به نظریات و عقاید یاسپرس ، بیان عوامل مؤثر در تاریخ ، تقسیم بندی تاریخ از دیدگاه این مورخ و سیر تاریخ بشر ، اهمیت آگاهی بشر در مورد زندگی خود و یگانگی در تاریخ پرداخته شود .

سؤالات به این قرار است : اهمیت تاریخ از دیدگاه یاسپرس چیست ؟ سیر حرکت تاریخ به چه صورتی بوده ، و به کدام جهت می رود ؟ مفهوم وحدت و یگانگی در تاریخ بشر چیست ؟

کلید واژه ها : یاسپرس، فلسفه ی تاریخ، اگزیستانسیالیسم ، حقیقت، آزادی

زندگی و روزگار یاسپرس

کارل تئودور یاسپرس روز ۲۳ فوریه ۱۸۸۳ در شهر اولدنبورگ آلمان دیده به جهان گشود ، پدر وی (۱۸۵۰-۱۹۴۰) ، که حقوق خوانده بود ، ابتدا بخشدار و سپس مدیر بانک بود و مادرش (۱۸۶۲-۱۹۴۱) از تبار کشاورزان یادینگن بوده ، که خانواده اش در ناحیه ی یفر ، شهر کوچکی در آلمان بین ویلهلمز هافن و دریای شمال ، می زیسته اند . (زندگینامه ی فلسفی من ، ۱۳۷۴: ۱۵)

یاسپرس در ابتدا مانند پدر حقوق خواند اما تغییر رشته داد و در سال ۱۹۰۹ دکترای طب گرفت ، وی در کلینیک روانپزشکی هایدلبرگ دستیار دواطلب تحقیق شد ، سال ۱۹۱۳ استادیار روانشناسی گردید و کتابی بنام روانشناسی عام هم دارد ؛ شاید روانشناسی هم نتوانست وی را به آرامش برساند و اقناع کند ، که در سال ۱۹۲۱ به دنبال فلسفه رفت و استاد فلسفه ی دانشگاههای «هایدلبرگ» و سپس «بازل» گردید ؛ از جمله فیلسوفانی است که گرایش اگزیستانسیالیستی دارد ، دیدگاهش به عقیده ی ماوراء الطبیعه نزدیک است و افکار فلسفی خود را در کتابهای اصول فلسفی (۱۹۳۲) ، فلسفه ی وجود (۱۹۳۸) و قلمرو جاودانه ی فلسفه (۱۹۴۹) منتشر نموده است . (درآمدی بر فلسفه ، ۱۹۷۲: ۶)

در نهضت نازی به علت اظهار افکاری که مخالف نازیسم بود ، از کاربردکنارگردید ولی پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم باردیگر سمت استادی فلسفه به وی واگذار شد . او از همان ابتدا افکار کیرکگارد ، فیلسوف اگزیستانسیالیست ، را تبلیغ می کرد ؛ پس از رد نمودن دعوت دانشگاههای «گرایس والد» ، «کیل» و «بن» در سال ۱۹۴۸ استاد دانشگاه بازل شد .

(wikipedea)

از نظر عقاید سیاسی او دشمن سرسخت حکومت هیتلری بود و همسری یهودی برگزید ، که این مسأله نشانه ی مخالفت وی با نازیسم می باشد ، اما با حکومت قبل از هیتلر هم موافق نبود و نمی توان او را معتقد به دموکراسی پارلمانی دانست . (درآمدی بر فلسفه : ۶)

وضعیت جسمانی یاسپرس هم اغلب مناسب نبوده زیرا از عفونت و اتساع مزمن نایژه ها و برونشها و نابسندگی قلب برای جلب کنش آن رنج می برد ، به گفته ی خودش این بیماری زندگیش را تحت تأثیر قرار داده ، اما آشنایش با گروتدرمیرا تحولی اساسی در زندگیش دانسته است ، وی سال ۱۹۱۰ با خواهر مایر ازدواج نمود . (زندگینامه ی فلسفی من ، ۱۳۷۴: ۲۷-۱۶)

رعب و وحشتی که حزب ناسیونال سوسیالیست ایجاد نموده بود برای مدتی باعث دوری او از آلمان گردید و خودش معتقد است این مسأله سبب شده برای مدتی علاقه اش به تاریخ را از دست بدهد ، وی از نظر فلسفی خود را تحت تأثیر «نیچه» میدانند و کتابی ، تحت عنوان «مقدمه ای بر فهم فلسفه ورزی» ، در باب نیچه دارد . (همان : ۲۷-۱۶)

مرگ وی در ۲۶ فوریه ۱۹۶۹ ، در سن ۸۶ سالگی ، در شهر بازل سوئیس اتفاق افتاد ، علت مرگ او سکتة قلبی بود .

(wikipedea)

از جمله مهمترین آثار وی که به زبان فارسی ترجمه شده است عبارتند از : آغاز و انجام تاریخ ، کوره راه خرد ، افلاطون ، اسپینوزا ، سقراط ، آگوستین ، فلوطین ، مسیح ، کنفوسیوس ، کانت ، نیچه : درآمدی به فهم فلسفه ورزی او ، ایده دانشگاه .

اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم ، فلسفه ای است که زندگی بشر را ممکن می سازد ؛ براساس آن هر حقیقتی و هر عملی هم متضمن محیط خویش است و هم متضمن درون گرایی انسان ، یعنی آنچه بشر از خود می سازد . (اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر ، ۱۳۸۰: ۱۹)

پیروان این مکتب معتقدند : بدی نخست باید کشف شود و سپس دگرگون گردد ، وظیفه ی نویسندگان و هنرمندان نشان دادن بدی است . انسان را مختار دانسته و می گویند ؛ قهرمانان آزادانه به راه بدی می روند ، شاید این ایده ی آنها تا حدی نشان از خوش بینی باشد ، که عقیده دارند بشر با پای خود و بی هیچ کمکی می تواند به سوی آینده ای در خور پیش رود . (همان : ۲۳-۲۲)

فیلسوفان اگزیستانسیالیستی دودسته هستند : ۱- مسیحی و پیرو مذهب کاتولیک ، با مطالعه ی آثار وی چنین به نظر می رسد ، که یاسپرس از این دسته است . (البته در بعضی منابع برای اگزیستانسیالیستها دسته ی سومی هم قائل شده اند که این دسته خنثی است و گاه یاسپرس را از این گروه دانسته اند .) ۲- غیر مذهبی ها از جمله : هایدگر

وجه مشترک این دو گروه این است که هر دو معتقدند : وجود مقدم بر ماهیت است ؛ به عبارت دیگر فلسفه را باید از درون گرایی آغاز کرد ، به این معنی که وقتی کتابی یا کاردی را در نظر می آوریم ، این شیء توسط صانعی که تصویری از آن شیء داشته ، ساخته شده است .

اصالت وجودی که در این نگرش بر آن تکیه شده است مخصوص انسان می باشد ؛ زیرا فقط انسان است که «زیست می کند» و هویت آدمی براساس انتخابهای آزادانه فردی و نا متأثر از جمع تحقق می یابد و به اصطلاح «ماهیت» انسان به دست خود او، با انتخابهایش ، ساخته می شود . اضمحلال در جمع و گروه ، فرد را بی مسئولیت ساخته و انسان بودن او را له می کند ؛ بنابراین انسان شدن با عدم تأثر از جمع و تحقق فردیت لازم و ملزوم هستند . «تقدم وجود بر ماهیت» (در انسان) ، «اصالت وجود» (در انسان) ، تأکید بر آزادی و انتخاب و بدنبال آن مسئولیت و دلهره ، از مفاهیم اساسی مشترک بین عموم گرایشهای اگزیستانسیالیستی است ولی در عین حال اختلاف مشربهای فردی و تفسیرهای متفاوت هم در بین پیروان این مکتب وجود دارد . (کلیات فلسفه ، ۱۳۸۴ : ۳۵۷، ۳۵۰)

به طور کلی این مکتب در مورد تاریخ و انتخاب بشر می گوید ؛ در حقیقت امور جهان چنان خواهد بود که بشر تصمیم می گیرد ، این سخن به این معنی نیست که فرد گوشه گیری و سستی کند بلکه بایستی تمام وظایف خود را انجام دهد ؛ می گوید آدمی جز عقل نیست ، شخص زبون خودش باعث ناتوانی خویش است و قهرمان هم قهرمان زاده نشده ؛ بلکه خودش باعث این قهرمانی گردیده است . (اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر ، ۱۳۸۰ : ۵۵-)

همچنانکه گفته شد یاسپرس از نخستین پیروان اگزیستانسیالیسم است ؛ وی نه از مسیحیان است و نه از ملحدان ، بلکه مذهب را در صورتی که غیر عقلی باشد مردود می داند . در آثار اخیر یاسپرس ، گرایش به دین و سیر ایمان به سوی الوهیت نمایان است او در آثارش تورات و انجیل راستوده ، اما معتقد است یهودیت و مسیحیت به خطا فکر می کنند که به حقیقت دست پیدا کرده اند و حقیقت را مثبت می دانند ، او می گوید حقیقت نسبی است . وی در نخستین آثار خود بر این باور بود که بین دین و فلسفه نبردی دائمی در جریان است ، ولی بعدها تغییر عقیده داد و اظهار کرد ، فلسفه ارزش عملی سازمانهای دینی را تأیید می کند اگرچه فلسفه به طور مستقیم با سازمانهای دینی همکاری نمی کند ولی غیر مستقیم آنها را کمک نموده و به دین یاری می رساند . (درآمدی بر فلسفه : ۷)

نظریه ی حقیقت

یاسپرس بر این باور است که امروزه به دلیل اینکه نهیلیسم ، تحت تأثیر فیلسوفانی مانند نیچه ، تاسرحد نهایی رشد نموده است ، بحث در مورد حقیقت و اطمینان حاصل کردن از جاودانه بودن آن اهمیت خاصی دارد . ایده ی حقیقت همواره مجبور بوده بانفی حقیقت بجنگد ، که در نهایت حقیقت شکفته شود اما امروزه در برخی از رشته های علمی مانند : جامعه شناسی ، نظریه های اقتصادی ، نظریه های مردم شناختی و روانکاو ، سخن از اینست که حقیقت وابسته به زمان و مکان می باشد . بنابراین می گوید هر چند مارکس و فروید مسائلی را در نظریه های خویش روشن ساخته اند ، با این حال با برخی گرایشهای اندیشه ای خود سهمی در ویران ساختن حقیقت دارند ، او معتقد است که حقیقت نه تنها آزاد ، بلکه وابسته به زمان و جاوید است ؛ در مواردی موافق فلسفه ی کلاسیک می باشد . او می گوید حقیقت فقط جایی وجود دارد که خطا نیز باشد ، پس حقیقت در مرحله ی اول، تنها در حوزه ی قضا یا و احکام هست .

در مرحله ی دوم، جستجوی حقیقت وقتی آغاز می شود ، که فکر کنیم در حوزه ی حقیقت نیستیم و به اصطلاح در اشتباهیم و آگاهی به اشتباه است که در خاستگاه جستجوی مادر باره ی حقیقت قرار دارد .

در مرحله ی سوم، مطابقت حقیقت و وجود مانند مطابقت قضیه و موضوعش است . مطابقت حقیقت و وجود در نزد یاسپرس با افلاطون تفاوت دارد ، یاسپرس می گوید حقیقت و خطائی که من خود را در آن می بینم به عنوان چیز زیست که اینک رخ داده ، و مانند عنصری از وجود است ؛ بودی را که من هستم در خود دارد.

پس حقیقت فقط در درستی احکام نیست در چیزی مقدم بر حکم و عمیق تر از آن است ، وجود حقیقی پیش از صورت عقلانی وجود دارد . حقیقت ، آشکار شدن است و در همین معناست که مامی توانیم بگوئیم حقیقت وجود دارد .

نظریه حقیقت یاسپرس ، به سمت رئالیسم گرایش دارد یعنی به اعتقاد او حقیقت براساس وجودی که بدان مربوط می گردد و متناسب با آن وجود تعریف می شود .

وی می گوید : حقیقت عبارت از چیزی است که برای حفظ فرد یا گسترش او به درد می خورد ، یعنی حقیقت سعادت فرد را تأمین می کند و همان عمل است . (اندیشه ی هستی ، ۱۳۵۷ : ۲۳۳-۲۳۰)

یاسپرس با وجود اهمیتی که به آگاهی کلی می دهد ولی معتقد است ، آگاهی کلی یعنی آنچه معمول آبا عقل می فهمیم و در همه ی موارد تمام حقیقت نیست ؛ آگاهی کلی ، محیطی است که حقیقت در آن روشن می شود ولی حقیقت همیشه سرچشمه ای دیگر غیر از آگاهی کلی

دارد که در این محیط شفاف گون همه چیز فهمیده می شود. پس حقیقت از روی چیزی که آگاهی کلی نیست می بالد و می شکفت تا آنکه بعنوان محیط، در آگاهی کلی روشن می شود؛ فقط در آگاهی کلی است که حقیقت، به معنای معمولی کلمه، و حقیقت قانع کننده، در کار است.

بنابراین دو چیز را باید با هم دانست: ۱- روشن شدن هر نوع حقیقت با آگاهی کلی ۲- تصدیق اینکه سرچشمه ی حقیقت در وجود دیگر، آشکار شدن وجود است. (همان: ۲۳۵)

آزادی

در نظریه یاسپرس آزادی با آگاهی ارتباط دارد، زیرا اگر ما تکلیف خود را در استفاده از امکانات ندانیم، آزادی ما از بین خواهد رفت به دلیل اینکه انسان جاهل وجود امکانات را نمی بیند (از آنها استفاده نمی کند) و از آنجایی که آگاهی ما هیچوقت کامل نیست، شاید آزادی کامل را هم هیچگاه دارا نخواهیم بود. (تاریخ از نگاه یاسپرس)

یاسپرس معتقد است که آزادی انسان نیاستی کور کورانه و از روی امیال نفسانی باشد، بلکه باید از روی بینش ودانایی بوده، و آزادی هر فرد نیاستی باعث از بین رفتن آزادی دیگران و تجاوز به حقوق آنان گردد. وی تساهل و تسامح را شرط آزادی می داند و تحمل تناقضها و رویاروییها را لازمه ی آزادی می شمارد. (آغاز و انجام تاریخ، ۱۳۷۳: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۵۷)

از نظر وی ارتباط بین انسان و خدا بدیهی است و آزادی نوعی موهبت الهی می باشد، دلیل آزادی رانوعی احساس درونی می داند که فرد از آزادی دارد و ضرورت درونی که برای انجام هر عمل احساس می شود غیر از جبر عملی است، یعنی اینکه آدم ضرورت انجام یک عمل را در درون خود احساس می کند ولی به اختیار خود آن عمل را انجام می دهد. (تاریخ از نگاه یاسپرس)

لذا از نظر وی نحوه ی تلقی آدمیان از آزادی متفاوت است؛ آنچه در نظر یک شخص راه آزادی است در نظر دیگری ممکن خلاف آن باشد. آدمی به سوی آزادی می رود، چون آزادی در حرکت و دیالکتیک است؛ این حرکت در تفکر از راه عقل و خرد ممکن می شود و خرد عبارت است از، باز بودن و آمادگی برای دریافت همه چیز؛ بازبودنی که در هر گام فهم و خرد، پیش تر از آن می باشد. (آغاز و انجام تاریخ: ۲۱۰-۲۰۷ و ۲۰۴-۲۰۳)

تاریخ و مراحل آن

هیچ واقعیتی برای خود آگاهی انسان به اندازه ی تاریخ مهم نیست، تاریخ پهناترین افقهای انسانیت را می گسترد و معیارهای راه مانده می دهد، که با آنها اکنون را بسنجیم، به مامی آموزد که انسان و رفیعترین تواناییها و اختراعات فراموش نشدنی انسان را ببینیم. (درآمدی بر فلسفه، ۱۹۷۲: ۱۱۹)

«تاریخ عبارت است از وقوع، و خود آگاهی این وقوع: تاریخ، و وقوف بر تاریخ.»

یاسپرس معتقد است که دور تا دور تاریخ را مرزهای گرفته اند که عبارتند از:

۱- طبیعت بیرون از تاریخ: تاریخ رستنیها و جانوران که تاریخ انسانیت در مقایسه با آن بسیار کوتاه است، اما تاریخ طبیعت بر خویشتن آگاه نیست و هدف ما از تاریخ، تاریخ انسان است چون تنها آدمی است که جریان و رویداد مربوط به خویش را می شناسد. (آغاز و انجام تاریخ، ۱۳۷۳: ۳۱۵)

۲- توارث و سنت: آدمیان مخلوطی از طبیعت و تاریخ هستند طبیعت در توارث جلوه می کند و تاریخ در سنت. انسان هزاران سال مانند موجودی طبیعی، زندگی کرده است و به همان حال مانده، اما تاریخ شکننده است، سنت همان دستاورد های معنوی و فرهنگی است که همواره در خطر می باشد؛ یاسپرس جوهر تاریخی را انسان بودن می داند و می گوید ریشه ی سنت و طبیعت آتاریخ به دوره ی پیش از تاریخ بر می گردد که همواره امکان تزلزل و نابودی دارد، دگرگونی در آن صورت می گیرد و یکی از جهت های تاریخ جدا شدن آدمی از شرایط جوهری و دور ماندن از سنت و تکیه کردن بر اندیشه ی صرف است که وی این شیوه را عقل بی جوهر می نامد.

همچنین از نظر این فیلسوف، روشنگری بی سنت یا به قولی اندیشیدن بدون تاریخ هیچ نتیجه ای ندارد، این خود نشان از اهمیتی دارد، که وی برای تاریخ قائل است. چنانکه به این نکته اشاره دارد، که من نخستین بار در آینه ی تاریخ می بینم که کجا هستم و برای چه زنده ام، اگر کسی در مورد سه هزار سال پیش نتواند حساب پس دهد در تاریکی و جهل می ماند، وقتی آدم از تاریخ آگاهی نداشته باشد، فقط در زمان حال می ماند یا به قولی معنی زندگی و مکان زندگی و جوهر اصلی وجود خود را نمی تواند درک کند. (همان: ۳۶۲، ۳۱۹-۳۱۷)

۳- تاریخ و کیهان : در روی سیاره های دیگر کره ی زمین یا اصل آزندگی وجود ندارد یا اگر باشد زندگی گیاهی پستی است . تازمانی که اثری از هستی جانداران خردمند در کیهان پیدا نشود نمی توان نظرقطعی داد و وجود چنین موجوداتی را تأیید یا رد نمود ، ولی میتوان به این نکته اشاره کرد که در این مکان و زمان بی پایان ، آدمی در روی زمین از شش هزار سال پیش - به صورت اثبات از روی مدارک، از سه هزار سال پیش - در حال پرسیدن و آگاه شدن و دانستن به خود آمده و خود رایافته است . (همان : ۳۲۲ ، ۳۱۹)

بنابراین یاسپرس تاریخ را خاص انسان و زندگی انسانی می داند و طرح تازه ای از تاریخ جهان ارائه می دهد ، که مطابق آن تاریخ بشر چهار بار و هر بار از پایگاهی تازه آغاز گردیده است :

دوره ی نخست : پیش از تاریخ ، از دوره ی پرومتهوس که آگاهی چندانی از آن نداریم (پیدایی زبان ، ادوات و افزارکار ، به کاربردن آتش) که در این مرحله آغاز پیدایش آدمی و زندگی اولیه وی را داریم و نمی دانیم کی بوده و چه مدت طول کشیده است ، اما آنچه مشخص است این دوران ، گذشته ی بسیار دور را در بر می گیرد .

دوره ی دوم : تمدنهای باستانی که در فاصله ی ۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰ قبل از میلاد در مصر و بین النهرین و دره ی سند و اندکی بعد از آن در دره ی رود هوانگ چین به وجود آمده اند ، این تمدنها جزیره های کوچک روشنایی ، در توده های گسترده ی انسانی هستند که در سراسر زمین می زیسته اند.

دوره ی سوم : دوره ی محوری ، در این دوره آدمی به معنای واقعی آدمی شده است و مسائل و اندیشه های تازه شکل گرفته اند ، که از حدود ۸۰۰ تا ۲۰۰ قبل از میلاد بوده و در چین ، هند ، ایران ، فلسطین و یونان شالوده های انسانیت - که هنوز هم انسانیت بر آنها استوار است - بنیانگذاری شده اند ، در این دوره ما رشد و شکوفایی اندیشه ، تعالی و غنای معنویت را داریم تقریباً به صورت همزمان این پیشرفت معنوی در هر یک از تمدنهای مذکور به چشم می خورد و اهمیت این دوره و محوریت آن به همین دلیل است .

دوره ی چهارم : دوره ی علم و فن (تکنیک) این دوران از پایان قرون میانه در اروپا آغاز گردیده و پایه های نظری آن قرن هفدهم شکل گرفته است ، در قرن هجدهم به شکوفایی رسیده و پس از آن، این حرکت، با شتاب روبه جلو ادامه یافته است . (کوره راه خرد : ۱۳۷۸ ، ۱۰۲- ۱۰۱)

یاسپرس اهمیت خاصی برای سال ۸۰۰ تا ۲۰۰ قبل از میلاد قائل می باشد به این جهت که رویدادهای فوق العاده ای در این فاصله رخ داده است ، وی این دوره را محور تاریخ می داند ، چون در چین کنفوسیوس و لائوتسه به دنیا آمده اند و شاخه های فلسفی چین پدیدار شد و همچنین در هند : بودا ، ایران : زرتشت ، فلسطین پیامبرانی مانند : الیاس ، ارمیا ، یسوعا و یونان فیلسوفان و متفکرانی مانند : افلاطون و هومر به پا خاسته اند ، که هر کدام زمینه ی یک جنبش معنوی را فراهم کردند . اهمیت مسأله در این است که همه ی این بزرگان و اندیشمندان بدون آنکه ارتباطی با هم داشته باشند تقریباً به صورت همزمان زمینه ی یک جنبش معنوی را فراهم کردند و عامل تحول گردیدند ، در این دوره انسان به آگاهی رسید و تلاش خویش را برای رسیدن به آزادی شروع نمود .

در دوره ی محوری پایه های تفکر امروزی بشر شکل گرفت ؛ از نظر دینی اندیشه ی خدای واحد ، در مقابل خدایان ساختگی و خیالی مطرح شد و آدمی به ارزش معنوی خود پی برد ، اهمیت عقل و خرد انسانی مشخص گردید . (آغاز و انجام تاریخ : ۲۰ - ۱۵)

همه ی آدمیانی که پس از دوره ی محوری زندگی می کردند ، دودسته بودند که یکی از آنها از دستاوردهای این دوره بهره مند گشت و دیگری به صورت اقوام طبیعی به زندگی خود ادامه داد و تأثیرات این دوره را نپذیرفت ، اعضای این گروه (اقوام طبیعی) یا بعدها به حرکت تاریخی به وجود آمده از دوره ی محوری پیوستند یا نابود گردیدند . (همان : ۲۵ - ۱۹)

دوره ی محوری فرهنگها و تمدنهای همه ی ادوار را جذب می کند و تاریخ جهان از دوره ی محوری وحدتی حاصل می کند که تا اکنون پایدار است و همه ی حرکتها از آن سرچشمه می گیرد .

امامتمدنهای که در دوره ی محوری به شکوفایی و رونق رسیدند ، سرانجام از میان رفته و در ورطه ی نابودی افتادند ، تا اینکه بشر از پایان قرون وسطی گام راه جدیدی نهاد و علوم جدید شروع به شکوفایی نمود ، این بار تحول از اروپا شروع شد و علم جدید مایه ی فرق فرهنگ اروپا با سایر فرهنگها گردید ، ولی علم جدید عالمگیر بوده و هدفش وحدت علوم است . (همان : ۱۱۸ - ۱۰۴ ، ۲۵)

اگرچه پیدایی علم و فن جدید با انحطاط روحی و معنوی همراه بوده ، ولی باعث افزایش ارتباطات گردیده است ، به طوری که وحدت واقعی انسانیت امروزه دیده می شود ؛ دلیل وحدت رami توان این دانست که امروزه در جهان هیچ واقعه ای رخ نمی دهد ، مربوط به همه ی جهانیان نباشد . بنابراین دوره ی فنی (امروزه) مانند دوره ی محوری نیست که جنبه ی جهانی وقایع ، نسبی باشد یا در سه دنیای مستقل وقایع رخ بدهد ؛ بلکه وقایع امروزی مطلقاً جهانی و عالمگیر می باشد ، به گونه ای که همه ی نقاط زمین را فرا گرفته است . (همان : ۱۸۷ - ۱۸۴)

به اعتقاد یاسپرس ، باوجود همه ی خلأ و ترسی که بر جهان حکمفرماست و بشریایستی نسبت به آن آگاهی داشته باشد ، آدمی به سمت وحدت گام برمی دارد ، که این وحدت از نظر سیاسی هم دیر یا زود امکان پذیر خواهد بود ؛ چون دو عامل بشر را به سوی این وحدت سیاسی سوق می دهد : ۱- تمایل به قدرت و حکومت ۲- تمایل به صلح و آرامش ، که باعث شده است آدمی یک زندگی بدون ترس ، در چهارچوب نظامی جهانی ، راجستجو کند . (همان : ۲۵۸-۲۵۶ و ۱۹۸-۱۸۳)

تاریخ هیچگاه پایانی ندارد ، پایان آن تنها بانابودی و ناکامی آدمی یابه سبب حوادث کیهانی و از بین رفتن بشر به طور کلی است ، که آنهم مشخص نیست چه زمان خواهد بود ؛ به عبارتی می توان گفت این فیلسوف آغاز و انجام را مانده می داند ، نه آغاز آن مشخص است که کی و چگونه شروع شده و نه پایان آن معلوم می باشد ، چه خواهد شد و کی تمام می شود ؛ این همان وحدت آغاز و انجام تاریخ ، وحدت درمبدأ و پایان زندگی انسانی ، است .

سخن پایانی

یاسپرس از فیلسوفان ، آلمانی متأخر، اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ، و از سرمداران فلسفه ی جدید است که حوادث مربوط به جنگ جهانی دوم را از نزدیک درک نموده ، وی بدون شک تحت تأثیر این حوادث بوده است ؛ چنانکه ترس و امید و آگاهی از حوادث راپایه ی پیشرفت می داند و دستم و تجاوز به حقوق دیگران را عامل از بین رفتن آزادی تلقی می کند .

وی تاریخ را شامل چهار مرحله دانسته ؛ دوران آغازین برای تاریخ قائل می باشد ولی سرانجام تاریخ را نامشخص می داند ، معتقد است باید آدم به مسئولیت های خویش عمل بنماید و نهایت آگاهی را نسبت به زندگی خویش داشته باشد.

علاوه بر اینکه بر این باور است تاریخ از وحدت شروع شده و پس از طی مراحل مختلف دوباره به وحدت می رسد ، سیر تاریخ را روبه پیشرفت می داند ، چنانکه در هر مرحله نسبت به مرحله ی پیش انسان از نظر علمی ، فنی و حتی سیاسی پیشرفت کرده است ؛ این پیشرفت و تعالی ، همواره جهان را به سمت وحدت هدایت نموده ، به صورتی که در نهایت یک دنیای یگانه ی انسانی روی زمین ایجاد خواهد شد.

این وحدت در علوم و سیاست و معنویت نمایان می شود ، ولی معنویت روبه انحطاط می رود ، انسان بایستی با آگاهی و ترس حرکت کند تا بتواند خود را از سقوط و تباهی نجات دهد ؛ وی آگاهی را سرچشمه ی پیشرفت و تعالی انسان می داند.

منابع

- ۱-امینی ، شیدا ، تاریخ ازنگاه یاسپرس ، به نقل از کتاب آغاز وانجام تاریخ یاسپرس ، ترجمه ی حسن لطفی .
- ۲- سارتر ، ژان پل ، اگزستانسیالیسم واصلت بشر ، ترجمه ی : مصطفی رحیمی ، تهران ، نیلوفر ، ۱۳۸۰.
- ۳- گنجی ، محمد حسین ، کلیات فلسفه ، تهران ، بی نا ، ۱۳۸۴.
- ۴- نقیب زاده ، عبدالحسین ، درآمدی به فلسفه ، تهران ، طهوری ، ۱۳۷۸.
- ۵- وال ، ژان ، اندیشه ی هستی ، ترجمه ی : باقر پرهام ، تهران ، طهوری ، ۱۳۵۷.
- ۶- یاسپرس ، کارل ، آغازوانجام تاریخ ، ترجمه ی : حسن لطفی ، تهران خوارزمی ، ۱۳۷۳.
- ۷- یاسپرس ، کارل ، زندگینامه ی فلسفی من ، ترجمه ی : عزت ا... فولادوند ، تهران ، پژوهش فروزان ، ۱۳۷۴.
- ۸ - یاسپرس ، کارل ، عالم درآییننه ی تفکر فلسفی ، ترجمه ی : محمود عبادیان ، تهران ، پرسش ، ۱۳۷۷.
- ۹ - یاسپرس ، کارل ، کوره راه خرد ، ترجمه ی : مهبد ایرانی طلب ، تهران ، نقره ، ۱۳۷۸.
- ۱۰- یاسپرس ، کارل ، درآمدی بر فلسفه ، ترجمه ی : دکتر اسدا... مبشری ، تهران ، حسینیه ارشاد ، بی تا .